

بررسی و نقد دلایل ابن سینا بر نفی قدم نفس

فریال اسکندری^۱

محمد سعیدی مهر^۲

امیر عباس علی زمانی^۳

چکیده

ابن سینا معتقد است که نفوس انسانی قبل از بدن موجود نیستند و سپس در بدنها به وجود می‌آیند یعنی پس از این که اجسام به وجود آمدند، نفوس به آنها ملحق می‌گردند. چون اگر نفوس قبل از اجسام موجود باشند همه دارای وجودی منفرد خواهند بود و در این صورت تکثر در آنها جایز نیست. علت این سخن ابن سینا آن است که وی بر این عقیده است که تکثر، تنها مربوط به بدنهایی است که نفوس به آنها ملحق می‌گردند و نمی‌تواند از جانب نفوس باشد؛ چون نفوس مجرد هستند و در مجردات تکثر وجود ندارد. اما حقیقت آن است که همان گونه که جواهر مادی متکثرند، جواهر مجرد هم باید متکثر و متمایز باشند و خلاف این امر، منجر به محال خواهد شد. دلیل دیگر ابن سینا بر حدوث نفس، اعتقاد به نفی تعطیل است اما علاوه بر این که اصل نفی تعطیل قابل قبول نیست این اصل اساساً شامل مجردات نمی‌گردد.

واژگان کلیدی

ابن سینا، حدوث نفس، قدم نفس، تکثر نفس، تعطیل.

۱. دانشجوی دکتری گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

Email: e_school744@yahoo.com

۲. دانشیار فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Email: saeedimehr@yahoo.com

Email: amir_alizamani@uc.ac.ir

۳. دانشیار فلسفه دین، دانشگاه تهران، ایران

پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۱۲/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۲۷

۱. مقدمه

افلاطون معتقد به قدم نفوس انسانی است اما شاگرد او ارسطو این نظریه را نپذیرفته است چرا که ارسطو نفس را صورت بدن می‌داند و صورت یک شیء، کمال اول و فعلیت همان شیء است و نمی‌تواند از قبل موجود باشد. با این حال ارسطو معتقد است که بعضی از اجزای نفس که کمال و صورت برای هیچ جسمی نیستند (یعنی عقل)، مفارقت پذیر هستند و در عین این که نفس فانی و میراست، عقل جاویدان خواهد بود. ابن سینا نیز قدم نفس را نمی‌پذیرد و معتقد است که با حدوث بدن، نفسی مجرد حادث می‌شود و به آن الحاق می‌گردد و آن نفس جاودانه و فنا ناپذیر است. وی دلایلی را در رد قدیم بودن نفس ارائه می‌کند اما این دلایل در بعضی موارد نیازمند بررسی و بازنگری هستند. در این مقاله با بررسی این دلایل به این مسئله می‌پردازیم که منعی در قدم نفوس انسانی وجود ندارد؛ علاوه بر این که اعتقاد به قدم نفوس، با آیات و روایات اسلامی سازگار تر است.

۲. دلایل ابن سینا در نفی قدم نفس

دلیل ابن سینا بر نفی قدم نفس در شفا

۱-۲. تکثر در مجردات جایز نیست

ابن سینا معتقد است که نفوس انسانی با حدوث بدن حادث می‌گردند و در شفا می‌گوید:

«نفوس انسانی، مفارق از بدن، قیامی ندارند سپس در بدنها به وجود می‌آیند چون نفوس انسانی در نوع و معنی متفقند و اگر فرض شود که وجودی دارند که با حدوث بدنها، حادث نمی‌گردد بلکه وجودی منفرد است در این صورت جایز نیست که نفس در این وجود، متکثر باشد و این به این دلیل است که تکثر اشیاء یا از جهت ماهیت و صورت است و یا از جهت نسبت به عنصر و ماده‌ی متکثر و تکثر یا به خاطر مکان‌هایی است که شامل مواد در جهتی خاص است و زمان‌هایی که به هر یک از آنها در حدوث اختصاص دارد و عللی که آنها را منقسم می‌سازد و مغایرت به واسطه‌ی ماهیت و صورت نیست چون صورت آن‌ها واحد است. بنابراین تنها از جهت قابل ماهیت یا شیء‌ای که ماهیت اختصاصاً به آن منسوب است متغایر می‌گردند و آن بدن است. اما اگر ممکن باشد که

نفس موجود باشد و بدن موجود نباشد در آن صورت ممکن نیست که نفوس با یکدیگر متغیر باشند و این در همه ی اشیاء اطلاق دارد پس اشیائی که ذوات آنها تنها معانی است و نوعیات آنها به اشخاص آن متکثر می گردد یا تکثر آنها فقط به حوامل و قوابل و منفعلات از آنها و یا به نسبت آنچه که به آن منتسب هستند و به زمان های آنها است و هنگامی که در اصل خود مجرد باشند به آنچه که گفتیم متفرق نمی گردند. پس محال است که بین آنها مغایرت و تکثر باشد پس این امر که نفوس قبل از ورودشان به بدن ها دارای ذات متکثر بالعدد باشند باطل است. همچنین جایز نیست که همه دارای یک ذات واحد بالعدد باشند چون هنگامی که دو بدن حاصل می شود دو نفس نیز برای آن حاصل می گردد. اما این دو نفس اگر دو قسمت یک نفس واحد باشند شیء واحدی که دارای استخوان و جسم نیست بالقوه منقسم خواهد بود و این با اصول مقرر در طبیعات و غیر آن باطل است و اگر یک نفس واحد بالعدد در دو بدن باشد، که به «تکلف زیادی» درابطال آن نیاز نیست.» (ابن سینا، ۱۹۵۶: ۱۹۸)

بررسی نقد و رد دلیل ابن سینا بر حادث بودن نفس (در شفا)

۱-۱-۲. نفی تکثر منجر به عدم افتراق در عالم مجردات می گردد:

۱. «تکثر اشیاء تنها از جهت ماهیت و صورت و یا نسبت به عنصر و ماده ی متکثر است و مجرد است به آنچه گفتیم متکثر نمی شوند...»:

پاسخ: اگر مجردات به آنچه که گفته شد متکثر نمی شوند پس چرا به نظر حکما عقول ده گانه متکثراند. چون عقول بنا بر نظر حکما مجرد هستند و وابستگی به ماهیت و صورت و عنصر و ماده ندارند بنابراین همه، باید یکی باشند.

۲. علاوه بر آن عقول و نفوس و ذات احدیت نیز باید با هم متصل باشند و هیچ افتراقی نباید بین خالق و مخلوقاتش باشد چون افتراق تنها به ماهیت، صورت و ماده حاصل می گردد و در عوالم مافوق این عالم، مواد و عناصر وجود ندارند.

اگر گفته شود: عقول و مجردات عالم بالا اگر چه ماده ندارند اما ماهیت و صورت دارند و این ماهیت است که آنها را از یکدیگر جدا می سازد می گوئیم:

الف) چون وجه تمایز هر موجود از موجود دیگر ماهیت و چیستی آن است و اگر

موجودات با ماهیات خود (به معنی چیستی) از هم جدا نگردند هیچ وجه تمایزی با هم نخواهند داشت بنابراین همه ی موجودات از جمله خداوند باید دارای ماهیت باشند و بنابراین صرف الوجود بودن خداوند توجیهی نخواهد داشت.

ب) از آنجایی که وجود ماهیت برای تفکیک موجودات متکثر از یکدیگر لازم است سخن ابن سینا در اثبات حدوث نفس و نفی قدمت آن به این صورت توجیه پذیر می گردد که اگر نفوس قبل از الحاق به بدن از یکدیگر متمایزند و ماهیت و چیستی خاص خود را دارند این چیستی خاص را از کجا حاصل کرده اند و این تمایز چگونه برای آنها حاصل گشته است؟ مسلماً آنها فرصت زندگی و کسب فضایل یا رذائل و خصوصیت های خاص را نداشته اند و بنابراین همه باید یکسان باشند در همین یکسانی نیز تفرد و تکثر معنایی ندارد چون تشخیص و تمایزی نیست پس همه ی آنها باید با یکدیگر متصل باشند و یک وجود مفرد را تشکیل دهند و بنابراین نمی توانند متکثر بوده و به بدن های متکثر ملحق شوند.

۲-۱-۲. تکثر نفوس قبل از الحاق به بدن ممتنع نیست

پاسخ ما به ابن سینا آن است که اگر چه نفوس گذشته ای نداشته اند و فرصت کسب فضائل برای آنها ممکن نبوده است و بنا بر این به اعتبار گذشته ی خود نمی توانند متفاوت باشند اما می توانند به اعتبار بدن هایی که در آینده به آنها ملحق می گردند متفاوت و مشخص گردند. بنابراین هر کدام از نفوس متفرد به اعتبار این که در آینده متعلق به چه فردی خواهند بود، مشخص هستند.

نفوس متمایز به چند صورت می تواند وجود داشته باشد:

۱. در علم الهی: به این گونه که خداوند آگاه است از این که کدام نفس به کدام بدن تعلق می گیرد و با حدوث انسان، این روح یا نفس را به این بدن ملحق می کند.
۲. نفوس موجودند و به اعتبار بدن های خود متمایزند و منتظر الحاق به آنها هستند.
۳. نفوس متمایزند اما هیچ وجه تمایزی ندارند و مانند جعبه های خالی شبیه به هم که از یک کارخانه تولید می شوند پس از حادث شدن هر فرد، بدون هیچ ترجیح و اولویتی و یکی یکی به ترتیب به بدن ها ملحق می شوند.

سؤال این است که آیا اگر نفوس بدون هیچ وجه تمایز و شکل و صورتی متکثر باشند باید به هم ملحق گردند یا نه؟

پاسخی که می توان به این سؤال داد این است که چنین نفوسی لزوماً به هم ملحق نمی گردند چون ممکن است هر کدام دارای حدی و ظرفیتی مخصوص به خود باشند که با ظرفیت و حد دیگری مشابه باشد اما نوعی حد و تشخیص برای او ایجاد کند که مانع از اختلاط با دیگر نفوس گردد.

شاید برای تمایز و تشخیص علاوه بر ماهیت، صورت و نسبت به عنصر و ماده، بتوان قائل به نوعی تفرد و تشخیص به واسطه ی جوهری مجرد گردید. قدر مسلم آن است که جوهر مجرد هم شیء هستند، چون موجود هستند. جوهر مجرد هم در مقایسه با یکدیگر دارای تمایز و تشخیص هستند. همان گونه که از یک جوهر مادی مانند یک صفحه ی کاغذ سفید می توانیم تعداد کثیری داشته باشیم عقلاً و منطقاً مانعی وجود ندارد که یک شیء مجرد نیز دارای تعدد و تکثر باشد.

ابن سینا معتقد است که نفوس نمی توانند متغایر باشند چون صورشان واحد است و تنها از جهت قابل ماهیت یا منسوب آن متغایر هستند اما در پاسخ به او می گوئیم: همان گونه که از یک جوهر مادی می توانیم تعداد کثیر مشابهی داشته باشیم که هر کدام به امر جداگانه ای تعلق بگیرند از یک جوهر مجرد نیز به همین گونه می توانیم نفوسی مشابه وجود داشته باشند که هر کدام به بدنی خاص تعلق بگیرند. مثلاً همان گونه که وجه تمایز صفحات کاغذ سفید مشابه به هم، حد خاصی است که به خود اختصاص داده اند که آنها را متمایز و متشخص می سازد وجه تمایز آن نفوس هم حد خاص آنها باشد.

اعتقاد بعضی حکما به این که نفوس قبل از الحاق به بدن و پس از آن نمی توانند به صورت فردی موجود باشند بر اساس این اندیشه است که وجه تمایز، تنها جوهر مادی یا انتساب به جوهر مادی است. در حالی که جوهر، شامل جوهر مادی و جوهر مجرداند و جوهر مجرد نیز باید از یکدیگر متمایز باشند و گرنه همه، یکی خواهند بود.

بر اساس آنچه که مذکور گردید حدوث نفس قبل از حدوث بدن ممتنع نیست اگر چه حدوث آن با حدوث بدن نیز امری ممتنع نیست و باید دید دلایل موجود، به نفع کدام

دیدگاه خواهد بود.

نظر ابن سینا درباره ی حدوث نفس در رساله ی احوال نفس و النجاه

می‌گوییم نفوس انسانی در نوع و معنا متفقند، پس اگر قبل از بدن موجود شوند یا دارای ذوات متکثر هستند یا دارای ذات واحداند. و محال است که دارای ذوات متکثر (متکثره الذات) باشند و محال است که دارای ذات واحد باشند، پس محال است که قبل از بدن دریافت شوند. (ابن سینا، ۱۹۵۲: ۹۶)

سخن ابن سینا را به صورت یک برهان به این صورت می‌توان بیان کرد:

۱. اگر نفوس انسانی قبل از بدن موجود شوند باید دارای ذوات متکثر یا ذات واحد باشند.

۲. تالی باطل است.

نتیجه: مقدم هم باطل خواهد بود.

توضیح مقدمه ی اول توسط ابن سینا

«مغایرت نفوس - قبل از بدنها- با یکدیگر، یا از جهت ماهیت و صورت است و یا از جهت نسبت به عنصر و موادی که به واسطه ی مکان‌هایی که شامل ماده ای می‌شود و زمان‌هایی مربوط به حدوث آنها در ماده نشان و علل تقسیم‌کننده ی مواد آنها و مغایرت با ماده و صورت نیست چون صورت آنها واحد است و تغایر آنها با یکدیگر یا از جهت ماهیتی که آنها را می‌پذیرد یا ماهیتی است که به دلیل اختصاص به آن نفس به او منسوب است و آن بدن است. اما قبل از بدن، پس نفس، تنها، مجرد ماهیت است و ممکن نیست که نفسی با نفس دیگر در عدد متغایر باشد و ماهیت به طور ذاتی اختلاف را قبول نمی‌کند و این در هر شیء‌ای اطلاق دارد، پس اشیائی که ذوات آن فقط معانی هستند نوعیات آنها به حوامل و قوابل و منفعلات از آنها، متکثر می‌گردند؛ و هنگامی که در اصل خود مجرد باشند به آنچه که گفتیم متفرد نمی‌شوند، پس محال است که بین آنها مغایرت و تکاثر باشد. پس این مسئله که نفوس قبل از ورود به بدنها متکثر الذات باشند باطل می‌گردد و می‌گوییم جایز نیست که نفوس یک ذات واحد بالعدد باشد.» (ابن سینا، ۱۹۵۲: ۹۷)

خلاصه

الف) ماهیت ذاتاً اختلاف را قبول نمی‌کند.

ب) اشیائی که ذوات آنها معانی است نوعیات آنها با حوامل متکثر می شود.
ج) هنگامی که مجرد باشند، در اصل خود، به آنچه که گفتیم منفرد نمی گردند.

بررسی و نقد

۲-۱-۳. تکثر نفوس قبل از الحاق به اجسام ممتنع نیست (۲)

الف و ب) مشخص نیست چرا ابن سینا نفوسی را که باید به بدن ملحق شوند ماهیت می داند و آنها را مانند ماهیت لا به شرط در نظر می گیرد که تنها باید به خاطر الحاق به حوامل و قوایل متکثر شوند حال آن که نفوس فرضی مذکور، نفوس موجوداند که هم دارای وجود و هم دارای ماهیت در خارج هستند و مشخصاً و تفرداً به بدن های خاص خود ملحق می شوند.

ج) همان گونه که ذکر گردید تفرد نفوس می تواند به واسطه ی جوهر مجرد خاص، حدود معین و باشد و عدم وجود ماده در عالم مجردات هرگز نمی تواند دلیل بر عدم وجود تمایز در مجردات باشد.

همچنین به واسطه ی انتساب که بدنی به می خواهند به آن ملحق شوند می توانند دارای نوعی تمایز و یا حتی به دلیل همین انتساب می توانند دارای جوهر مجرد خاص و متمایز از دیگر نفوس باشند .

۳. نحوه ی الحاق نفس به بدن از دیدگاه ابن سینا

۳-۱. الحاق نفس به بدن در شفا

ابن سینا نحوه ی تشخیص نفوس و الحاق آن به بدن ها را این گونه تشریح می کند:
«نفوس به صورت نفس واحدی از جمله ی نوع خود و به وسیله ی احوالی که آن نفوس به آنها ملحق می شوند، و آن احوال از آن جهت که نفس هستند لازمه ی آنها نیست، تشخیص می یابند. اعراض لاحق از ابتدا و به صورت زمانی لاحق می گردند چون این اعراض از سببی تبعیت میکنند که تنها بر بعضی نفوس عارض می شوند، پس تشخیص نفوس نیز امری حادث است پس نفوس و تشخیص آنها قدیم نیستند و حدوث آنها با حدوث بدن است. در این صورت صحیح است که بگوییم همچنان که ماده ی بدنی ای که صلاحیت استعمال توسط نفوس را دارد حادث می گردد نفوس نیز حادث می گردند. پس

بدن حادث، مملکت و آلت آن نفوس خواهد بود. و نفس با نوعی بدن حادث می‌گردد که آن بدن مستحق حدوث آن نفس از مبادی اولی است و به هیئتی از نزاع طبیعی آن نفس را به اشتغال و استعمال و اهتمام به احوال خود و جذب به خود اختصاص می‌دهد و او را از همه ی اجسام دیگر منصرف می‌سازد و چون این نفس متشخص است مبدأ تشخیص آن از هیئاتی است که شخصاً متعلق به آن بدن است و آن هیئات مقتضای اختصاص آن نفس به آن بدن و مقتضای تناسب برای شایستگی یکی برای دیگری هستند و اگر چه آن حالت و آن مناسبت برای ما مخفی است و همان هیئات مبادی استکمالی هستند که برای نفس و به واسطه ی بدن، توقع می‌رود. «(ابن سینا، ۱۹۵۶: ۱۹۹)

۳-۲. نحوه ی الحاق نفس به بدن در رساله ی احوال نفس و النجاه

«پس در این هنگام صحیح است که نفس، هر گاه که بدنی صالح برای استعمال نفس از آن بدن حادث شود، حدوث یابد و بدن حادث مملکت و آلت و ابزار آن باشد و نفس در جوهر خودش نفسی است حادث با نوعی بدن، و آن بدن او را به حقیقت، با کششی طبیعی، به اشتغال و استعمال و اهتمام به احوال خود و جذب به سوی خود می‌کشاند و او را از هر جسمی غیر خود منصرف کرده به خود اختصاص می‌دهد.

پس به ناچار هنگامی که آن نفس به طور متشخص موجود گردد مبدأ تشخیص آن از هیئاتی که شخصاً به او تعیین می‌یابد به آن ملحق می‌گردد و این هیئات مقتضای اختصاص آن، به آن بدن و مناسبت برای صلاح یکی از آن دو برای دیگری است [و اگر چه آن حال و مناسبت بر ما پوشیده باشد] و آن نفس به واسطه ی بدن، مبدأ برای استکمالی که از آن توقع می‌رود واقع می‌شود (ابن سینا، ۱۹۵۲: ۹۸) و بالطبع بر او زیادت می‌یابد نه به واسطه و وساطت او. (این قسمت در رساله ی احوال نفس در متن مخدوش است اما در النجاه به طور کامل بیان شده است اما سطور قبلی در هر دو کتاب یکسان هستند.) «(ابن سینا، ۱۳۷۹: ۳۷۸)

بررسی و نقد

۳-۳. نفس الحاقی ابن سینا نمی‌تواند صورت بدن و کمال اول جسم باشد

۱. اگر اعراض لاحقه از ابتدا و به صورت زمانی لاحق می‌گردند چه اشکالی دارد

که فاصله ی زمانی را طولانی تر به نظر آوریم و نفوس را قبل از بدن ها، حادث بدانیم.
۲. اگر همچنان که ماده ی بدنی که صلاحیت برای استعمال توسط نفوس را دارد حادث می گردد، نفوس نیز حادث می شوند، هر یک از نفوس و ماده ی بدنی، دوشیء جداگانه هستند و هر کدام دارای ماده و صورت مخصوص به خود می باشند و در واقع به یکدیگر منضم می گردند و در این صورت ترکیب آنها انضمامی است و نه اتحادی و یکی نمی تواند صورت برای دیگری باشد.

۳. در این صورت این نفس صورت بدن نیست چرا که صورت هر شیء فعلیت ماده ی آن است و بدن حادث شده، خود هم دارای صورت و هم دارای ماده است و خود این نفس نیز دارای ماده و صورتی خاص خود است بنابراین نفس، این نفس لاحق شده نمی تواند صورت برای آن بدن حادث باشد.

۴. بر همین اساس این نفس را نمی توانیم به کمال اول برای جسم طبیعی آلی، تعریف کنیم. چون کمال، همان صورت است که مشخص گردید که نفس مذکور صورت برای بدن نیست و یا مفهوم کمال بالاتر از صورت و فی المثل مفهومی جداگانه است، در این صورت هم این نفس نمی تواند کمال اول برای جسم طبیعی آلی باشد چون کمال مذکور، کمال جسم است یعنی از جسم متکامل شده حاصل و حادث می گردد نه این که از خارج به آن الحاق شود.

ممکن است گفته شود این نفس دقیقاً هم زمان با حدوث بدن حادث می شود پس می تواند صورت بدن باشد. در پاسخ می گوییم حدوث هم زمان، دلیل بر صورت بودن امری برای امر دیگر نیست بلکه صورت فعلیت ماده ی خود است و از خارج بر ماده ی خود لاحق نمی گردد.

نتیجه آن که چنین نفسی را نمی توان کمال اول برای جسم طبیعی آلی دانست و باید تعریف دیگری برای آن یافت.

۴. نفی تعطیل، دلیلی دیگر بر حدوث نفس

ابن سینا دلیل دیگری را بر حدوث نفس ذکر می کند که مبنی بر نفی تعطیل است.
«و دلیل دیگر آن که اگر جایز بود که نفس جزئی حادث گردد و آلتی که نفس به

واسطه ی آن کمال یابد و افعال خود را انجام دهد حادث نگردد آن نفس معطله خواهد بود و شیء معطل در طبیعت موجود نیست. «(ابن سینا، ۱۳۷۹: ۳۸۱)»
وی همچنین در شفا پس از ذکر این مطلب در ادامه می گوید: «پس وقتی این امر ممتنع است قدرت بر امر ممتنع وجود ندارد.» «(ابن سینا، ۱۹۵۲: ۲۰۳)»
نقد و بررسی:

۴-۱. تعطیل محال نیست

۱. ابن سینا معتقد است که شیء معطل در طبیعت وجود ندارد اما نفسی که قرار است به جسم ملحق شود در طبیعت و عالم ماده قرار ندارد و بنابراین مشمول این قانون نخواهد بود. بر این اساس این نفس در عالم مجردات معطل است و به محض ورود به عالم ماده فعالیت خود را آغاز می کند بنابراین حتی اگر ثابت شود که امر معطل در طبیعت وجود ندارد ارتباطی به نفوس قدیم ندارد و شامل آنها نمی گردد و این ادعا مردود است.

۲. در طبیعت بسیاری از امور معطل هستند. معطل به این معنا که برای انجام فعالیت و وظایف خود منتظر زمانی خاص هستند به عنوان مثال از بعضی از هورمون های بدن فعالیت خود را با رسیدن انسان به سن خاصی آغاز می کنند یا انواع ماده از حیوان یا انسان قابلیت کامل برای حمل و تولد نوزاد را دارند اما در بعضی موارد صاحب فرزندی نمی شوند. در طبیعت، ابرها در آسمان منتظر می مانند تا دما و شرایط خاص برای باریدن آنها آغاز گردد، سفره های آب زیر زمینی، چاههای نفت، عناصر موجود در زمین و معادن از مواردی هستند که سالها و قرن ها معطل می مانند.

پس تعطیل به صورت انتظار برای انجام وظیفه در طبیعت وجود دارد.

۳. اما تعطیل که این عنوان که شیء بی هدف و بی دلیل در طبیعت باشد، با توجه به نظام هوشمندانه و حکیمانه ی خالق هستی وجود ندارد.

۴. مواردی از تعطیل در عالم مجردات را نیز می توانیم نام ببریم: مثلاً فرشته ای که اعمال خوب یا بد را می نویسد در مورد انسان های که هر کدام از این موارد را به ندرت انجام می دهند برای نوشتن عمل فرد معطل هستند. همچنین است بهشت و جهنم. و ملکی که مسئول دمیدن صور برای زنده شدن مردگان هست یعنی اسرافیل نیز تا روز حشر معطل

است. پس تعطیل هم محال نیست و همچنان قدم نفس محتمل است. و بنابراین ممکن است شیء معطلی که امید هیچ فایده ای از آن نمی رود وجود نداشته باشد اما اشیائی که کاربرد آنها منوط به زمان و دوره ای خاص است در طبیعت موجوداند و بنابراین حتی اگر نفس را از موجودات طبیعی به شمار آوریم باز هم تعطیل در مورد آن ممتنع نیست.

نتیجه گیری

اگر جواهر مجرد متکثر نباشند همه یکسان خواهند بود و تمایزی وجود نخواهد داشت حال آنکه جواهر مجرد، متمایز و بنا بر این متکثرند. عامل ایجاد تمایز هر چه که باشد می تواند در نفوس نیز ایجاد تمایز و تکثر نماید. همچنین در مجردات و غیر مجردات، تعطیل اگر به معنی انتظار برای انجام وظیفه باشد محال نیست و مواردی از آن یافت می شود. علاوه بر این ها نفس اگر از خارج از بدن به آن الحاق گردد نمی تواند کمال اول جسم باشد و این مسئله تعریف نفس از دیدگاه ابن سینا را با چالش روبرو می کند.

فهرست منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۹۵۲م)، احوال النفس یا المعاد الاصغر، قاهره، به اهتمام دکتر احمد فؤاد الالهوانی به ضمیمه ی چند رساله ی دیگر، و کتابخانه ی حکمت اسلامی.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۹۵۶م)، شفا، (الفن السادس من الطبيعيات في علم النفس)، پراگ، با ترجمه ی فرانسوی به اهتمام جان با کوش. کتابخانه حکمت اسلامی.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۴م)، النجاه من الغرق فی بحر الضلال، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و کتابخانه حکمت اسلامی.
۴. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۹)، شرح جلد هشتم اسفار اربعه، تحقیق و نگارش، محمد سعیدی مهر، تهران، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.